

فهرست مطالب

۹	بخش اول کلیات
۱۰	فصل اول - تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن
۲۰	فصل دوم - دعوای عمومی و دعوای خصوصی
۵۳	بخش دوم کشف جرم و تحقیقات مقدماتی
۵۴	فصل اول - دادسرا و حدود صلاحیت آن
۶۳	فصل دوم - ضابطان دادگستری و تکالیف آنان
۸۸	فصل سوم - وظایف و اختیارات دادستان
۱۱۷	فصل چهارم - وظایف و اختیارات بازپرس
۱۴۹	فصل پنجم - معاینه محل، تحقیق محلی، بازرسی و کارشناسی
۱۷۲	فصل ششم - احضار و تحقیق از متهم، شهود و مطلعمان
۲۰۵	فصل هفتم - قرارداهای تأمین و نظارت قضائی
۲۵۵	فصل هشتم - اقدامات بازپرس و دادستان پس از ختم تحقیقات
۲۷۹	فصل نهم - تحقیقات مقدماتی جرائم اطفال و نوجوانان
۲۸۲	فصل دهم - وظایف و اختیارات دادستان کل کشور
۲۸۷	بخش سوم - دادگاههای کیفری، رسیدگی و صدور رأی
۲۸۸	فصل اول - تشکیلات و صلاحیت دادگاههای کیفری
۳۲۵	فصل دوم - رسیدگی به ادله اثبات
۳۲۸	فصل سوم - رسیدگی در دادگاههای کیفری
۳۵۳	فصل چهارم - رسیدگی در دادگاه کیفری یک
۳۶۲	فصل پنجم - رأی غیابی و واخواهی
۳۶۹	فصل ششم - رسیدگی در دادگاه اطفال و نوجوانان
۳۷۲	فصل هفتم - احاله
۳۷۵	فصل هشتم - رد دادرسی
۳۸۱	بخش چهارم - اعتراض به آرا
۳۸۲	فصل اول - کلیات
۴۰۲	فصل دوم - کیفیت رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان
۴۱۰	فصل سوم - کیفیت رسیدگی دیوان عالی کشور
۴۱۷	فصل چهارم - اعاده دادرسی
۴۲۷	بخش پنجم - اجرای احکام کیفری و اقدامات تأمینی و تربیتی
۴۲۸	فصل اول - کلیات
۴۳۹	فصل دوم - اجرای مجازات حبس
۴۴۵	فصل سوم - اجرای محکومیت‌های مالی
۴۴۹	فصل چهارم - اجرای سایر احکام کیفری
	فصل پنجم - اجرای قرار تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، قرار تعویق صدور حکم، نظام نیمه آزادی و آزادی تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی
۴۵۱	
۴۵۴	بخش ششم - هزینه دادرسی

۴۵۷.....	بخش هفتم - سایر مقررات.....
۴۶۰.....	بخش هشتم - آیین دادرسی جرائم نیروهای مسلح الحاقی ۱۳۹۳/۷/۸.....
۴۶۱.....	فصل اول - کلیات.....
۴۶۳.....	فصل دوم - تشکیلات دادسرا و دادگاههای نظامی.....
۴۶۹.....	فصل سوم - صلاحیت.....
۴۷۳.....	کشف جرم و تحقیقات مقدماتی.....
۴۸۱.....	فصل پنجم - وکالت در دادسرا و دادگاه نظامی.....
۴۸۲.....	فصل ششم - ترتیب رسیدگی، صدور و ابلاغ رأی.....
۴۸۴.....	فصل هفتم - تجدیدنظر و اعاده دادرسی.....
۴۸۵.....	فصل هشتم - اجرای احکام.....
۴۸۶.....	فصل نهم - زندان‌ها و بازداشتگاههای نظامی.....
۴۸۸.....	بخش نهم - دادرسی الکترونیکی.....
۴۹۵.....	بخش دهم - آیین دادرسی جرائم رایانه‌ای.....
۵۰۲.....	بخش یازدهم - آیین دادرسی جرائم اشخاص حقوقی.....
۵۰۸.....	بخش دوازدهم - سایر مقررات.....
۵۱۰.....	فهرست منابع.....

فصل اول - تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن

فصل اول - تعریف آیین دادرسی کیفری و اصول حاکم بر آن

ماده ۱- آیین دادرسی کیفری مجموعه مقررات و قواعدی است که برای کشف جرم، تعقیب متهم، تحقیقات مقدماتی، میانجیگری، صلح میان طرفین، نحوه رسیدگی، صدور رأی، طرق اعتراض به آراء، اجرای آراء، تعیین وظایف و اختیارات مقامات قضائی و ضابطان دادگستری و رعایت حقوق متهم، بزه دیده و جامعه وضع می‌شود.

۱- آیین دادرسی کیفری شاخه‌ای از حقوق جزا است که به بررسی روند رسیدگی به جرایم در مرجع صالح از لحظه کشف جرم تا اجرای رأی می‌پردازد؛ قانون گذار در ماده فوق برای نخستین بار علاوه بر اشاره به کلیه مراحل دادرسی به بیان شیوه‌های ترمیمی نظیر صلح و سازش نیز پرداخته است، هرچند از مقررات مربوط به ادله اثبات دعوا، تشکیلات قضایی و صلاحیت به عنوان بخش مهمی از قانون آیین دادرسی کیفری، سخنی به میان نیامده است.

۲- موضوع آیین دادرسی کیفری، رسیدگی به «جرم» است و رسیدگی به امور مدنی، حسبی، انتظامی یا اداری براساس قوانین خاص خود (نه قانون آیین دادرسی کیفری) صورت می‌گیرد. برای مثال به جرایم قضات براساس قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و در دادگاه‌های کیفری تهران و به تخلفات آنها براساس قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ و در دادرسی و دادگاه عالی انتظامی قضات رسیدگی می‌شود یا به جرم قاچاق کالا و ارز طبق قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و در دادگاه انقلاب و به تخلف قاچاق کالا و ارز در سازمان تعزیرات حکومتی و مطابق قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ رسیدگی می‌شود^۱ همچنین به تخلفات صنفی و حرفه‌ای شاغلین حرفه‌های پزشکی در هیأت‌های انتظامی پزشکی و مطابق قانون سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۸۳ و به جرایم این افراد مطابق قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رسیدگی می‌شود.

۲/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور سابقاً در رأی وحدت رویه شماره ۶۵۶-۱۱/۲۳/۱۳۸۰ رسیدگی به جرایم در صلاحیت دادگاه‌های نظامی را تابع قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ (قانون اصول محاکمات جزایی) می‌دانست که این رأی در حال حاضر، بلاثر شده است و رسیدگی در دادرسی و دادگاه‌های نظامی نیز همچون دیگر مراجع کیفری، بر مبنای تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ صورت می‌پذیرد.

۲/۲ مطابق بند (ح) ۹م قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ رسیدگی به جرایمی که مجازشان صرفاً جزای نقدی درجه هشت است، برعهده شوراهای حل اختلاف می‌باشد؛ با توجه به ۱۸م این قانون، شوراهای نیز

۱- البته با توجه به ۵۱م قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز، چنانچه در مورد تخلف قاچاق کالا و ارز حکمی در این قانون پیش بینی نشده باشد، مرجع رسیدگی کننده باید با مراجعه به قانون آیین دادرسی تکلیف قضیه را روشن نماید.

از حیث اصول و قواعد دادرسی، تابع قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ هستند و تنها در بحث هزینه دادرسی، واخواهی، تجدیدنظر خواهی و صدور رأی، تابع قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۹۴ می باشند.

۲/۳ استثنائاً رسیدگی در مراجع ویژه روحانیت براساس آیین نامه دادرسیها و دادگاه های ویژه روحانیت ۱۳۶۹ صورت می گیرد و مطابق م ۵۲ آیین نامه مذکور، مراجعه به قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ناظر بر مواردی است که آیین نامه، در خصوص آن قضیه ساکت باشد.

۳- هدف آیین دادرسی کیفری صرفاً صیانت از حقوق متهم نیست و همان گونه که در قسمت اخیر م ۱ ق.آ.د.ک نیز آمده است، قانون گذار در وضع این قوانین باید علاوه بر متهم، حقوق بزه دیده و جامعه را هم مورد توجه قرار دهد. برای مثال مطابق م ۶ ق.آ.د.ک: «متهم، بزه دیده، شاهد و سایر افراد ذی ربط باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود.»

۴- قانون آیین دادرسی کیفری در زمره قوانین آمره، تفسیرپذیر و دارای اثر فوری می باشد.

۴/۱ آمره بودن: قواعد آمره به رغم قواعد تکمیلی غیرقابل تراضی اند و امکان توافق طرفین برخلاف آن ها وجود ندارد، برای مثال در رسیدگی های کیفری طرفین نمی توانند با توافق یکدیگر، صلاحیت محلی مرجع صالح را تغییر دهند، درحالیکه در قانون آ.د.م توافق طرفین در این زمینه اصولاً امکان پذیر است.

۴/۲ تفسیر پذیر بودن: در حقوق جزای ماهوی، اصل بر تفسیر مضیق قانون است و قاضی نمی تواند با تفسیر گسترده خود و توسل به روش هایی نظیر قیاس، رفتاری را که به طور صریح در قانون، جرم انگاری نشده است، جرم قلمداد کرده و برای آن مجازات تعیین نماید، اما در قانون آیین دادرسی کیفری، وضعیت برعکس است و قاضی باید در صورت سکوت، ابهام، اجمال یا تعارض قانون، با توسل به قیاس، تفسیر یا مراجعه به دیگر قوانین، تکلیف قضیه را روشن سازد و نمی تواند به بهانه سکوت قانون از رسیدگی امتناع نماید، وگرنه مستتکف از احقاق حق شناخته می شود. برای مثال در قانون آ.د.ک از بحث «ایراد امر مطروحه» یعنی فرضی که یک اتهام در دو مرجع به طور همزمان در حال رسیدگی باشد، سخنی به میان نیامده است، در این فرض، قاضی کیفری مکلف است با استناد به م ۸۹ ق.آ.د.م قرار امتناع از رسیدگی صادر نماید و پرونده را به شعبه ای که دعوا سابقاً در آن مطرح شده است، بفرستد.

۴/۳ اثر فوری: قوانین ماهوی، فاقد اثر فوری بوده و به اصطلاح عطف به ماسبق نمی شوند اما قانون آ.د.ک دارای اثر فوری است و به جرایم سابق یا پرونده مطروحه نیز تسری می یابد، زیرا فرض بر آنست که قوانین شکلی جدید، با نیازهای روز و حقوق اصحاب دعوا همخوانی بیشتری دارند مگر آنکه با حقوق مکتسبه ای متهم سابقاً از آن ها برخوردار بوده، منافات داشته باشد که در اینصورت حقوق گذشته متهم کماکان به قوت خود باقی هستند، برای مثال در فرضی که رفتار متهم در زمان حکومت قانون سابق، مشمول مرور زمان شده و قانون جدید، مدت مرور زمان را افزایش دهد، نمی توان براساس قانون جدید، متهم را تحت تعقیب قرار داد! هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر همین اساس، در رأی وحدت رویه شماره ۷۹۶ - ۱۳۹۹/۷/۱ حق فرجام خواهی طرفین را نسبت به آن دسته از آرای که سابقاً از قابلیت فرجام خواهی برخوردار بوده و به موجب قانون لاحق، قابل تجدیدنظر دانسته شده اند، باقی دانسته است. به موجب این رأی: «نظر به اینکه مطابق قسمت

۱- مطابق نظریه ی مشورتی ۷/۹۲/۱۸۹۳ - ۱۳۹۲/۹/۳۰: «چنانچه جرمی براساس مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ مشمول مرور زمان شده باشد، به لحاظ رعایت حقوق مکتسبه متهم یا محکوم علیه باید حسب مورد قرار موقوف ماندن تعقیب یا موقوفی اجرای حکم صادر شود و قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بر آن حکومت ندارد.»

دوم ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ آراء صادره از حیث قابلیت اعتراض، تجدیدنظر و فرجام تابع قوانین مجری در زمان صدور آن است و این حکم که یکی از قواعد تضمین‌کننده حقوق مکتسب اصحاب دعوا است، در امور کیفری نیز جاری است و به همین سبب حکم مندرج در بند «الف» ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مبنی بر اجرای فوری قوانین مربوط به صلاحیت، منصرف از قاعده مذکور است. بنابراین، چنانچه رأی دادگاه کیفری با توجه به درجه مجازات قانونی جرم در زمان صدور، مطابق ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قابل فرجام در دیوان عالی کشور باشد، کاهش مجازات به موجب قانون جدید تأثیری در قابلیت فرجام رأی ندارد.»

مطابق م ۱۱ ق.م.ا: «قوانین زیر نسبت به جرائم سابق بر وضع قانون، فوراً اجراء می شود:

الف- قوانین مربوط به تشکیلات قضائی و صلاحیت

ب- قوانین مربوط به ادله اثبات دعوی تا پیش از اجرای حکم

پ- قوانین مربوط به شیوه دادرسی

ت- قوانین مربوط به مرور زمان

تبصره - در صورتی که در مورد بند (ب) حکم قطعی صادر شده باشد، پرونده برای بررسی به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می شود.»

درخصوص بند (الف) این ماده باید یادآور شد که در دعاوی حقوقی، مقررات مربوط به صلاحیت محلی مستنداً به م ۲۶ ق.آ.د.م اصولاً فاقد اثر فوری هستند و تنها مقررات مربوط به صلاحیت ذاتی، اثر فوری داشته و عطف به ماسبق می شوند اما در دعاوی کیفری، کلیه قوانین مربوط به صلاحیت - اعم از ذاتی یا محلی - دارای اثر فوری هستند مگر آنکه در قانون برخلاف آن تصریح شده باشد، برای مثال مطابق تبصره ۳ م ۲۹۶ ق.آ.د.ک: «دادگاههای کیفری استان و عمومی جزائی موجود به ترتیب به دادگاههای کیفری یک و دو تبدیل می شوند. جرائمی که تا تاریخ لازم الاجراء شدن این قانون در دادگاه ثبت شده است، از نظر صلاحیت رسیدگی تابع مقررات زمان ثبت است و سایر مقررات رسیدگی طبق این قانون در همان شعب مرتبط انجام می شود. این تبصره در مورد دادگاه انقلاب و دادگاههای نظامی نیز جاری است.»

۵- در مقایسه دو قانون آ.د.ک با آ.د.م باید خاطر نشان ساخت که در آ.د.م با توجه به اصل حاکمیت اصحاب دعوا، تنها به خواسته مندرج در دادخواست و ادله ابرازی از سوی طرفین توجه می شود، به بیان دیگر قاضی حقوقی صرفاً قاضی امور حکمی است و تنها به ارزیابی ادله و مستندات ارائه شده از سوی طرفین می پردازد و خود به جمع آوری و تحصیل دلیل نمی پردازد، بنابراین در فرضی که خواهان در دادخواست به تخلیه ملک مورد تصرف، تصریح نموده باشد، قاضی تنها به دعوی رفع تصرف رسیدگی نموده و به احراز اصل مالکیت خواهان (خلع ید) رسیدگی نمی نماید، در حالیکه در امور کیفری با توجه به جنبه عمومی جرم، مقام قضایی خود به بررسی دقیق رفتار متهم و تحصیل دلیل پرداخته و تنها به دلایل ابرازی از سوی شاکی یا عنوان مجرمانه مندرج در شکواییه اکتفا نمی کند، به بیان دیگر قاضی کیفری، قاضی امور حکمی و موضوعی است و برای مثال چنانچه شاکی در شکایت خود به سرقت تصریح نموده اما دادگاه آن را کلاهبرداری بداند، بر همین اساس رأی صادر می کند.

۶- با بیان عبارت «صلح میان طرفین» در ماده فوق دیگر نیازی به بیان «میانجی گری» نبود زیرا میانجی گری خود یکی از شیوه های ایجاد صلح و سازش میان طرفین است؛ مطابق نظریه مشورتی شماره ۵۴۹/۹۴/۷ - ۲/۳/۱۳۹۴: «میانجی گری و صلح (سازش)، هر دو از شیوه های جایگزین حل اختلاف می باشند که مقنن در

ماده یک قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، آنها را در عرض یکدیگر مطرح نموده است... صلح و سازش ممکن است نتیجه میانجی‌گری باشد یا از هر طریق دیگری حاصل شود.»

یک دادرسی منصفانه، مستلزم رعایت اصولی است که هم در مرحله قانون‌گذاری و هم در مرحله دادرسی بایستی مورد توجه قرار گیرند. قانون‌گذار در مواد ۲ تا ۶ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به بیان برخی از مهم‌ترین این اصول پرداخته و برای نقض آن ضمانت اجرای کیفری در نظر گرفته است.

ماده ۲- دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، حقوق طرفین دعوی را تضمین کند و قواعد آن نسبت به اشخاصی که در شرایط مساوی به سبب ارتکاب جرائم مشابه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، به صورت یکسان اعمال شود.

۱- اصل قانونی بودن در هر دو شاخه حقوق جزا اعم از ماهوی و شکلی مجری است و علاوه بر ضرورت وجود قانون روشن در تبیین رفتارهای مجرمانه و تعیین مجازات برای آن‌ها، تمام فرآیند دادرسی و اجرای حکم نیز بایستی مبتنی بر قانون باشد. مطابق اصل سی و ششم قانون اساسی: «حکم به مجازات و اجراء آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.»

۲- مطابق م ۱۳ ق.م.ا: «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، در صورتیکه از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسؤولیت کیفری و مدنی است و در غیر اینصورت، خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود.» در رابطه با حکم مقرر در ماده مزبور باید یادآور شد که دریافت خسارت به دلیل عمد یا اشتباه قاضی مستلزم طرح درخواست اولیه در دادگاه عالی انتظامی قضات است تا پس از آن بر حسب اشتباه یا تقصیر قاضی، دادخواستی به طرفیت او یا بیت‌المال در دادگاه عمومی حقوقی تهران مطرح گردد؛ مطابق رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ - ۱۳۹۹/۴/۱۷ صادره از هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «باعنایت به ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه عمومی حقوقی تهران منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بنابراین مدعی ورود خسارت مذکور ابتدا باید درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد، به طرفیت قاضی مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند.»

ماده ۳- مراجع قضائی باید با بی‌طرفی و استقلال کامل به اتهام انتسابی به اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرآیند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند.

۱- بی‌طرفی مقام قضائی بدین معناست که قاضی بایستی بدون پیش‌داوری و تأثیرپذیری از احساسات درونی خود اقدام به رسیدگی نماید. پیش‌بینی جهت ردّ دادرسی درم ۴۲۱ ق.ا.د.ک در راستای تضمین همین اصل

بوده و چنانچه قاضی به رغم وجود این جهات، رسیدگی را ادامه دهد، از موجبات نقض رأی در مرجع تجدیدنظر خواهد بود. ناگفته نماند، قانون گذار در بند (۴) م ۱۷ قانون نظارت بر رفتار قضات ۱۳۹۰ برای خروج قاضی از بی طرفی مجازات انتظامی درجه هشت تا سیزده را در نظر گرفته است.

۲- استقلال مقام قضایی به معنای عدم امکان اعمال فشار غیرقانونی از سوی دیگر اشخاص اعم از مافوق، طرفین دعوا یا سایر دستگاه ها بر مقام قضایی است.

۳- رسیدگی در «کوتاه ترین مهلت ممکن» یا به تعبیر درست تر، رسیدگی در مهلت معقول، به معنای عدم تأخیر قاضی در دادرسی و ممانعت از رفتارهایی است که عامداً جهت اطاله دادرسی انجام می گردد، مطابق م ۹۴ ق.آ.د.ک: «تحقیقات مقدماتی باید به سرعت و به نحو مستمر انجام شود و ایام تعطیل مانع انجام آن نیست.» تأخیر بی دلیل در فرآیند دادرسی، تخلف محسوب شده و مقام قضایی براساس مواد ۱۳ و ۱۴ قانون نظارت بر رفتار قضات ۱۳۹۰ به مجازات انتظامی محکوم خواهد شد. همچنین مطابق م ۵۹۷ قانون تعزیرات: «هر یک از مقامات قضائی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا بر خلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یکسال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضائی محکوم می شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد.»

ماده ۴- اصل، برائت است. هر گونه اقدام محدود کننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون و با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضائی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند.

۱- ماده فوق ناظر بر فرض برائت اشخاص تا زمان اثبات محکومیت آن ها در مرجع صالح است. مطابق اصل سی و هفتم قانون اساسی: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.» قاعده تفسیر شک به نفع متهم و منع دلیل تراشی علیه او از آثار همین اصل به شمار می رود و همان گونه که در رأی اصراری شماره ۳۲/۱۴۹۸۳ - ۱۳۷۷/۴/۲۵ آمده است: «گرچه ممکن است پاره ای از قراین علیه متهم باشد، ولی مسلم است که صرف قراین، ولو قوی، مجوز عدول از اصل برائت نیست.» فرض برائت تنها شامل امور کیفری نمی شود و در امور حقوقی نیز تا زمانی که ادعای خواهان مبنی بر اشتغال ذمه خوانده، به اثبات نرسد، نمی توان او را محکوم ساخت؛ مطابق م ۱۹۷ ق.آ.د.م: «اصل برائت است، بنابراین اگر کسی مدعی حق یا دینی بردیگری باشد باید آنرا اثبات کند، در غیر این صورت با سوگند خوانده حکم برائت صادر خواهد شد.»

۲- دو قاعده مهم «البینه علی المدعی» و «ادراً الحدود بالشبهات» از آثار فرض برائت محسوب می شوند که در مورد اول، اثبات مجرمیت متهم برعهده طرف مقابل (شاکی یا دادستان) است و او می تواند در برابر ادعای مطروحه سکوت اختیار کند. به موجب قاعده درء نیز قاضی مکلف است در صورت بروز شبهه در ارتکاب جرم،

شرایط تحقق جرم یا مسئولیت کیفری، شبهه را به نفع متهم تفسیر کرده و از تحقیق بیشتر دست بکشد. (نک به مواد ۱۲۰ و ۱۲۱ ق.ا.م.)

۳- اصطلاح «قرار جلب به دادرسی» که تا پیش از این تحت عنوان «قرار مجرمیت» از آن یاد می شد، حاکی از توجه به این اصل در نحوه قانون نویسی است، زیرا مجرم نامیدن متهم تا زمانی که برای او حکم محکومیت قطعی صادر نشده است، برخلاف این اصل قلمداد می شود.

۴- بر مبنای اصل برائت در صورتی که مرجع کیفری، رفتار متهم را فاقد وصف مجرمانه دانسته یا دلایل کافی برای اثبات جرم از سوی او یافت نشود، حسب مورد اقدام به صدور قرار منع تعقیب (در دادسرا) یا حکم برائت (در دادگاه) می نماید. در خصوص پرونده هایی که مستقیماً در دادگاه مطرح می شوند (نظیر جرایم درجه هفت و هشت) دادگاه در مرحله تحقیقات مقدماتی، قرار منع تعقیب و در مرحله رسیدگی نهایی، حکم برائت صادر می کند. (نظریه مشورتی شماره ۱۳۹۵/۷/۲۸-۷/۹۵/۱۷۸۱)

۵- منع سلب یا تحدید آزادی افراد، احترام به کرامت انسانی و رعایت حریم خصوصی آنان، همگی از آثار اصل برائت به شمار می روند که به دلیل اهمیتشان به طور جداگانه مورد تصریح قرار گرفته اند.

۵/۱ اصل سی و دوم قانون اساسی: «هیچکس را نمی توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.»

۵/۲ اصل بیست و پنجم قانون اساسی: «بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سماع و هر گونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.»

۵/۳ اصل سی و هشتم قانون اساسی: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.» ناگفته نماند، ضرورت حفظ کرامت افراد، محدود به دایره زمانی و مکانی خاصی نمی باشد و بنابراین شأن و منزلت محکومان نیز باید همچون متهمان، محترم شمرده شود؛ مطابق اصل سی و نهم آن: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

ماده ۵- متهم باید در اسرع وقت، از موضوع و ادله اتهام انتسابی آگاه و از حق دسترسی به وکیل و سایر حقوق دفاعی مذکور در این قانون بهره مند شود.

۱- ماده ی فوق متضمن اصل تساوی سلاح ها و ترافعی بودن دادرسی است که در اصل سی و دوم قانون اساسی و م ۳ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ نیز مورد اشاره قرار گرفته است. برای رعایت این اصل مقام قضایی باید منافع اصحاب دعوا را به طور یکسان مورد توجه قرار داده و هر یک از آنان را در جریان جزئیات دادرسی قرار دهد و بدون حضور طرف دیگر ادعا یا دلیلی را مورد استماع قرار ندهد. تفهیم اتهام و حق دسترسی به وکیل از نتایج همین اصل به شمار می روند که بنا به اهمیت خود، به طور مستقل مورد

قانون احترام به آزادیهای مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳

ماده واحده - از تاریخ تصویب این قانون، کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی دادسراها و ضابطان قوه قضائیه مکلفند در انجام وظایف قانونی خویش موارد ذیل را به دقت رعایت و اجراء کنند. متخلفین به مجازات مندرج در قوانین موضوعه محکوم خواهند شد:

۱- کشف و تعقیب جرایم و اجرای تحقیقات و صدور قرارهای تأمین و بازداشت موقت می باید مبتنی بر رعایت قوانین و با حکم و دستور قضایی مشخص و شفاف صورت گیرد و از اعمال هرگونه سلیق شخصی و سوءاستفاده از قدرت و یا اعمال هرگونه خشونت و یا بازداشت‌های اضافی و بدون ضرورت اجتناب شود.

۲- محکومیت‌ها باید برطبق ترتیبات قانونی و منحصر به مباشر، شریک و معاون جرم باشد و تا جرم در دادگاه صالح اثبات نشود و رأی مستدل و مستند به مواد قانونی و یا منابع فقهی معتبر (در صورت نبودن قانون) قطعی نگردیده اصل بر برائت متهم بوده و هرکس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار باشد.

۳- محاکم و دادسراها مکلفند حق دفاع متهمان و مشتکی عنهم را رعایت کرده و فرصت استفاده از وکیل و کارشناس را برای آنان فراهم آورند.

۴- با دادخواهان و اشخاص در مظان اتهام و مرتکبان جرایم و مطلعان از وقایع و کلاً در اجرای وظایف محوله و برخورد با مردم، لازم است اخلاق و موازین اسلامی کاملاً مراعات گردد.

۵- اصل منع دستگیری و بازداشت افراد ایجاب می نماید که در موارد ضروری نیز به حکم و ترتیبی باشد که در قانون معین گردیده است و ظرف مهلت مقرره پرونده به مراجع صالح قضایی ارسال شود و خانواده دستگیرشدگان در جریان قرار گیرند.

۶- در جریان دستگیری و بازجویی یا استطلاع و تحقیق، از ایدای افراد نظیر بستن چشم و سایر اعضاء، تحقیر و استخفاف به آنان، اجتناب گردد.

۷- بازجویان و مأموران تحقیق از پوشاندن صورت و یا نشستن پشت سر متهم یا بردن آنان به اماکن نامعلوم و کلاً اقدام‌های خلاف قانون خودداری ورزند.

۸- بازرسی‌ها و معاینات محلی، جهت دستگیری متهمان فراری یا کشف آلات و ادوات جرم براساس مقررات قانونی و بدون مزاحمت و در کمال احتیاط انجام شود و از تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیایی که ارتباطی به جرم نداشته و یا به متهم تعلق ندارد و افشای مضمون نامه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌های فامیلی و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آنها خودداری گردد.

فصل دوم - دعوای عمومی و دعوای خصوصی

ماده ۸- محکومیت به کیفر فقط ناشی از ارتکاب جرم است و جرم که دارای جنبه الهی است، می تواند دو حیثیت داشته باشد:

الف- حیثیت عمومی از جهت تجاوز به حدود و مقررات الهی یا تعدی به حقوق جامعه و اخلال در نظم عمومی

ب- حیثیت خصوصی از جهت تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین

۱- کلیه جرایم لزوماً دارای جنبه عمومی و الهی هستند، اما جنبه خصوصی لزوماً در همه جرایم وجود ندارد. (مانند جرم شرب خمر که فاقد جنبه خصوصی است.) واژه «می تواند» در ماده فوق نیز بیانگر آن است که جرم علاوه بر جنبه الهی و عمومی، می تواند (نه لزوماً) از حیثیت خصوصی هم برخوردار باشد.

۲- تعقیب جنبه عمومی جرم، از وظایف دادستان به شمار می رود و شکایت یا گذشت بزه دیده مانع تعقیب یا رسیدگی نخواهد بود، همچنین امکان صلح و سازش با متهم نسبت به جنبه مزبور وجود نخواهد داشت، برای مثال در اتهام قتل عمدی، چنانچه اولیای دم از حق قصاص، صرف نظر کرده یا در ازای دریافت مبلغی پول اقدام به گذشت نمایند، تعقیب و رسیدگی نسبت به جنبه عمومی جرم ادامه خواهد یافت. اما تعقیب جنبه خصوصی جرم، حق بزه دیده یا وراث اوست و تا مادامی که اقدام به شکایت ننموده باشند، امکان پیگرد وجود ندارد، از سوی دیگر صلح و سازش شاکی با متهم نسبت به این جنبه، امکان پذیر است و با گذشت شاکی، حیثیت خصوصی ساقط خواهد شد.

۳- جرایم قابل گذشت (نظیر توهین) نیز دارای حیثیت عمومی هستند، ولیکن به جهت غلبه جنبه خصوصی جرم بر جنبه عمومی آن، تعقیب و رسیدگی در این جرایم منوط به شکایت بزه دیده است و با گذشت او نیز تعقیب یا مجازات موقوف می گردد.

۴- فوت بزه دیده موجب زوال حیثیت خصوصی نمی شود و حق طرح شکایت و ادامه تعقیب برای وراث کماکان باقی است.

ماده ۹- ارتکاب جرم می تواند موجب طرح دو دعوی شود:

الف- دعوای عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی

ب- دعوای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم و یا مطالبه کیفرهایی که به موجب قانون حق خصوصی بزه دیده است مانند حد قذف و قصاص

۱- واژه «می تواند» در صدر ماده فوق به معنای آن است که جرم، علاوه بر طرح دعوای عمومی، می تواند منتهی به طرح دعوای خصوصی نیز بشود.